

ترجمه در خدمت تقویت و احیای گویش‌های محلی کشور

عباس امام

زبان هر قوم و ملتی را آئینه تمام‌نمای فرهنگ آن قوم و ملت دانسته‌اند. از دیدگاه زبان‌شناسی هر زبان در اصل یک لهجه و گویش محلی است که با توجه به عوامل فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و... به جایگاهی برتر و ملی دست یافته و دیگر گویش‌های پیرامون خود را تحت الشعاع قرار داده است. و همین گونه است که با عناوینی مانند "زبان معیار"، "زبان رسمی" و یا "زبان مشترک" شناخته می‌شود. اما از آنجا که از دیدگاه زبان‌شناسی این گونه عناوین هر یک به نوعی تحقیرآمیز شمرده می‌شوند در نتیجه عمدتاً ترجیح داده می‌شود تا هر گونه فردی، اجتماعی، جغرافیایی و یا تاریخی زبان با اصطلاح عام و فراگیر و در عین حال غیر تحقیرآمیز "گونه زبانی" (linguistic variety) مورد اشاره قرار گیرد چرا که از دیدگاه زبان‌شناسی اصطلاحاتی مانند لهجه یا گویش، و یا حتی اصطلاحاتی مانند زبان معیار، زبان رسمی یا زبان مشترک نارسا تلقی می‌شوند.

از همین دیدگاه، زبان فارسی — خواه در اشکال گوناگون گفتاری و خواه در صورت نوشتاری آن — نیز در طول حیات پربار خود از ارتباطی دو سویه با زیر مجموعه‌های خویش (گویش‌های محلی) برخوردار بوده است؛ هم از آنها کمک گرفته و هم به آنها یاری رسانده است. در واقع همین ارتباط اندام‌وار و دو سویه عامل تحرک و تقویت متقابل هر یک از این گونه‌های زبان فارسی گردیده است. به عنوان مثال، می‌دانیم که فارسی امروزی گونه‌ای از پهلوی میانه بوده که در مناطق شمال شرقی ایران صحبت می‌شده، و همین گونه زبانی بنا به علل فرهنگی، جغرافیایی، اقتصادی، سیاسی و... به دیگر مناطق ایران نفوذ کرده و اندک‌اندک آنها را تحت تأثیر خود قرار داده. هر چند در پاره‌ای موارد خود نیز از آنها متأثر شده است. زبانهای انگلیسی، آلمانی، فرانسه، روسی و عربی امروزی نیز روندهایی کم و بیش مشابه را پشت سر گذاشته‌اند. لازم به ذکر است که این تأثیر

متقابل در زیر مجموعه‌های آوایی، واژگانی و نحوی زبانهای رسمی از یک سو و گویش‌های محلی از سوی دیگر صورت می‌گیرد و ابعاد و میزان تأثیر و تأثر هر یک از این دو، به عوامل گوناگون تاریخی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی بستگی دارد به نحوی که گاه یکی از ابعاد آوایی، واژگانی و یا نحوی تقویت و دیگری تضعیف می‌گردد.

در هر حال، امروز در آغاز قرن بیست و یکم می‌دانیم که یکی از ره‌آورد‌های قرن بیستین در مجموع تضعیف گویش‌ها در مقابل زبانهای رسمی بود، و این ره‌آورد خود معلول پیدایش وسایل و رسانه‌های ارتباط جمعی مانند رادیو و تلویزیون، گسترش سوادآموزی سازمان‌یافته از سوی دولت‌ها (با محور قرار دادن آموزش یک گونه زبانی رسمی یا معیار) و ایجاد تغییرات گسترده در ساختار اجتماعی- اقتصادی و فرهنگی جوامع بوده است. از این روست که سی‌بیمه کفه سنگین‌تر از روز به روز به نفع زبانهای رسمی و به ضرر گویش‌ها پایین‌تر می‌رود، به گونه‌ای که بسیاری از کارشناسان و صاحب‌نظران بر این امر را در مصحح‌جهانی نابودی گویش‌ها پیش‌بینی کرده‌اند. البته این پایان کار نخواهد بود، چرا که در مرحله بعد با توجه به قدرت زبانهایی که در سطح جهانی به برتری دست یافته‌اند، زبانهای ملی، رسمی و معیار کشورها نیز اندک‌اندک در برابر زبانهای بین‌المللی یا رنگ خواهند باخت یا به نوعی متحول خواهند شد.

این نکته در مورد زبان فارسی و گویش‌های موجود در کشور نیز صادق است و بسیاری از گویش‌های استانهای مختلف کشور در حال تضعیف یا تحول می‌باشند، و به دلیل همان عوامل پیش‌گفته تأثیر رسانه‌های جمعی، سوادآموزی و ایجاد تغییرات اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی یکی از گونه‌های زبان فارسی اندک‌اندک دیگر گونه‌ها را از صحنه خارج می‌کند تا احتمالاً روزی در آینده خود نیز مغلوب یکی از زبانهای بین‌المللی گردد. تردیدی نیست که احتمال وقوع این وضعیت زنگ خطر و هشدار است برای تمامی دوستداران تاریخ، فرهنگ و هنر ایران زمین، چرا که نهایت این مسیر چیزی نخواهد بود مگر به فراموشی سپردن و بر باد رفتن تمامی میراث‌های فکری و فرهنگی نیاکان ما.

پس، به حکم «علاج واقعه، قبل از وقوع باید کرد» باید اکنون این پرمش را مضرخ کنیم که چه باید کرد؟ به نظر می‌رسد مناسب‌ترین راه این باشد که هم‌زمان با تقویت مستمر و گسترده مکانات زبان فارسی به عنوان رشته پیوند محکم همه قوام، فرهنگ‌ها و خرده‌فرهنگهای موجود در محدوده ایران و حتی فراتر از مرزهای جغرافیایی کشور و هم‌زمان با تقویت و ارج‌گزایی به زبانهای غیرفارسی — مانند ترکی، کردی، عربی و... — باید به صورت مستمر و گسترده به تقویت و احیای گویش‌های محلی مانند گویش‌های مشهدی، شیرازی، اصفهانی، یزدی، کاشانی و... نیز

همت گماشت چرا که تقویت این گویش‌ها به صورت غیرمستقیم و در درازمدت همانا تقویت زبان فارسی است. برای دستیابی به این هدف می‌توان این برنامه‌ها را دنبال کرد: یستیبانی از گویش‌های محلی در برنامه‌های رادیو و تلویزیون، در مراسم ملی، تشویق به سرودن شعار محلی، گسترش موسیقی‌های محلی و بومی، احیای برخی بازیهای بومی و منطقه‌ای و گردآوری امثال و حکم، قصه‌ها، مثل‌ها، افسانه‌ها و باورهای قومی و...

همچنین با توجه به جاذبه ادبیات داستانی، می‌توان علاوه بر تشویق به نگارش یا خواندن داستان (چه داستانهای کوتاه، چه داستانهای بلند) نوشته شده به گویش‌های محلی و بومی به ترجمه ادبیات داستانی غیر فارسی (ترکی، روسی، انگلیسی، آلمانی، اسپانیایی و...) به گویش‌های رایج در کشور نیز پرداخت تا از این رهگذر هم محصولات فرهنگی، فکری، ادبی و هنری جوامع غیر فارسی زبان به مخاطبان بیشتری ارائه شوند، و هم دستگاه‌های زبانی (صرفی، نحوی، واژگانی) این گویش‌ها تقویت شوند. البته در نگاه اول شاید این امر اندکی غریب بنماید و بپرسیم مگر می‌شود شخصیت‌های داستانی انگلیسی زبان یا لهجه‌های بومی ایرانی صحبت کنند؟ پاسخ مثبت است. آیا اگر پدر بزرگ یا مادر بزرگ ما به لهجه بومی از ما بپرسند که مثلاً جریان فیلم سینمایی ژاپنی دیتسب، یا ماجرای سریال امریکایی یا کاندایی پریشب چه بود، با همان لهجه بومی و محلی خود، ماجراها و داستان آن فیلم را برای ایشان بازگو می‌کنیم؟ قطعاً باز هم پاسخ مثبت است. البته چون متأسفانه تا کنون در مورد جنبه نگارشی سو در نتیجه ماندگار سازی گویش‌ها از آن طریق - کاری صورت نگرفته است به همین دلیل ممکن است انجام این کار اندکی غریب به نظر آید. در توضیح بیشتر مطلب فوق، گوشه‌ای از ترجمه یک داستان کوتاه امریکایی با عنوان *The Boy who Painted Christ Black*، نوشته جان هنریک کلارک را که به گویش دزفولی ترجمه کرده ام می‌آورم. این داستان را که نگارنده با عنوان پسرکی که مسیح را به رنگ سیاه به تصویر کشید ترجمه کرده، در هفته‌نامه زن روز شنبه چهارم مرداد ماه ۱۳۶۵ به چاپ رسیده است. پیشاپیش در مورد این گویش نکته‌ای را یادآور می‌شوم و آن این که گویش دزفولی در مجموع به دو گونه به نام‌های «دسفیلی سیه‌پوشونی» (منسوب به یکی از مناطق بسیار قدیمی شهر دزفول به نام سیاه‌پوشان که خود از چندین محله کوچک‌تر تشکیل شده) و «دسفیلی صحرا بدری» (منسوب به یکی دیگر از مناطق قدیمی شهر دزفول به نام صحرا و محلات تابعه آن) تقسیم می‌شود. البته تفاوت این دو گونه گویش دزفولی بسیار جزئی بوده و بیشتر در نحوه ادای برخی واژه‌ها دیده می‌شود که بحث مفصل این موضوع نیازمند مجال دیگری است. ولی در هر صورت گویش دزفولی مورد استفاده در این ترجمه گویش سیه‌پوشونی است.

...بعد از این، بازرس با جسمانی که از کنجکاوای سوسو می‌زد، از میز خطابه پایین آمد و به تماشای ردیف کاردستی‌های بچه‌ها پرداخت.

ناگهان چهره‌اش دچار شکستگی عجیبی شد. از فرط تعجب چشمانش تند و تند باز و بسته می‌شد. داشت به تصویر مسیح اثر آرون کرافورد نگاه می‌کرد. بی‌اختیار هیکل دولا کرده‌اش را به نقاشی نزدیکتر برد و با کنجکاوای به آن جسم دوخت. گفتی تصویر جادویی عجیبی است که هر آن ممکن است برخیزد و همه جا را ویران کند.

ما سخت منتظر حرکت بعدی او بودیم. سکوت تقریباً خفقان‌آوری بود. بازرس دست آخر روی پا چرخید و به چهره‌های جدی پیش رویش چشم دوخت. برق آتشین نگاهش زمانی که معترضانه به روی مدیر سیاه‌پوست مدرسه رسید کمی فروکش کرد، اما دوباره غضبناک شد و پرسید:

«این نقاشی چرند و کفرآلود را کی کشیده؟»

«من کشیدم آقا» این صدای آرون بود که با تأمل سخن می‌گفت. با کمرویی نُهپایش را خیس کرد و به بازرس چشم دوخت. دوباره به حرف آمد و این بار شمرده‌تر: «مدیر می‌گفت که یک رنگین پوست به همان اندازه حق دارد عیسی را به رنگ سیاه نقاشی کند که یک سفیدپوست می‌تواند به رنگ سفید بکشدش».

...بعدش، بازرس ی طوری که چشماش د تعجب بل بل می‌کردن، د کنار مز او ما و هزار و شروع کرد و بازدید د کاردستیا بچون مدرسه.

ی جا دیم حالت قیافه‌ش چنون عوض بی که تپاش همی صوری مرتب بل بل می‌کرد داشت عکس نقوشی آرون کرافورد د مسیح سل می‌کرد. ی دفا دیم خوشه دولو کرد و ب اختیار به نقوشی نزدیکتر بی و وای کنجکوی خاصی د سلتش کرد. چنون سل عکس می‌کرد که منی مرداژما ها ناهاش که الانه که ورسه و همه جان رری بکه.

بچون کلاس کل منتظر بین که بین بازرس چی می‌که! چنون ساکت هسانی که منی لال بینه. دس آخر، بازرس ری پاش دوری ز و سلی کرد د قیافا جدی معنمانی که نُهپاش هسانه بین تپاش که منی د غضبنایت خین دشون میوما وقتی زسین و مدیر سیابوس مدرسه‌ی قری آرومتر بین و او چنون و او حالت غضبانی در او ما و پرسى "بی نقوشی چرند و کفر مال کنه؟ کی بین کشیده؟"

آرون هم بواس و ب سرو صدا جوو د:

"مه کشیمشه، آغا!"

د خجالت لوا خوش خیس کردی و داش سل بازرس می‌کرد. اما دوباره دیم شرو کرد و حرف زین ولی نی دفا ی تیکه آرومتر و شمرده‌تر که "آغا مدیرمون مو ه چنو که سفیدپوستیا حق دارن حضرت مسیح چی سفیدپوستیا نقوشی کن. غرسفیدپوستیا هه حق دارن حضرتین چی تک و طایفه خوشون بکش..."